

خیام و مترلینگ

آیا افکار خیام بر مترلینگ اثر گذاشته است؟

شواهدی در باب یکی از افکار فلسفه مترلینگ با شعار ویدیشیام

ابراهیم صفائی

«موریس مترلینگ» فیلسوف و متفکر نامی بلژیکی سال ۱۹۴۹ در سن هشتاد و هفت سالگی در بروکسل درگذشت، او شاعر - ادیب - درام‌نویس ب و حشره‌شناس نیز بود و در سال ۱۹۱۱ برندهٔ جایزه نوبل شده ولی شهرت جهانی او (که سرعت مرزها را درنوردید و وی را در شمار متفکران بزرگ قرن بیستم قلمداد کرد) بواسطهٔ اندیشه‌های فلسفی ویژهٔ او بود که دربارهٔ راز خلقت و جهان آفرینش بیان داشت.

دریافت‌های اندیشه حساس و فکر وسیع و بلند مترلینگ دربارهٔ فلسفهٔ خلقت و عالم هستی چون برقی درافق تیرهٔ باورها و پندارهای سست‌بنیاد جهانیان بدرخشید و بسیاری از تاریکی‌های این راه را روشن ساخت و دشوارترین مباحث مربوط به فلسفهٔ آفرینش را با ساده‌ترین و شیرین‌ترین بیان برای جهانیان توضیح داد و افکار بزرگان علم و دانش را در سراسر گیتی متوجه خود کرد، بیهوده نبود که «انشتین» نابعهٔ بزرگ ریاضی گفت: شاید قرن‌ها بگذرد و در کرهٔ خاک متفکری مانند مترلینگ بوجود نیاید.

آری مترلینگ پرده از اسرار خلقت برگرفت و معمای وجود را حل کرد و باین پرسش دیرینه سال بشر: از کجا آمده‌ام آمدنم بهره چه بود؟، پاسخ داد، پاسخی آرامش‌بخش و معقول.

بسیاری از آثار مترلینگ مانند کتاب «عقل و سرنوشت»، «در برابر خدا»، «قوهٔ جاذبه»، «راز بزرگ»، «زنبور عسل»، «موریانه»، «مورچگان» و «ستارگان سنگین آسمان» شهرت جهانی دارد، خوشبختانه مترجم ارجمند آقای ذبیح‌الله منصوری قسمت مهمی از آثار مترلینگ را در حدود بیست و چند سال پیش بفارسی ساده و دلنشین ترجمه کرده و در چهار جلد سرمایهٔ یکی از کتابفروشی‌های قدیم تهران منتشر ساخته و در دسترس دوستداران حقیقت‌گذاشته است. من که شیفتهٔ افکار بزرگان فلسفه و ادب میباشم، در سالهای پیش که بیش از این اوقات فراغت و فرصت داشتم، ضمن مطالعهٔ برخی از آثار مترلینگ و بخصوص اثر موسوم به طرز فکر ما در این جهان باین نکته متوجه شدم که يك هماهنگی فکری بین اندیشه‌های «مترلینگ» با شاعر و متفکر بزرگ و معروف ایران عمر «خیام» وجود دارد و گاهی درک و اندیشهٔ این دو دربارهٔ بعضی نکات فلسفی و رموز آفرینش بقدری همانند و شبیه است که گوئی «مترلینگ» در مکتب «خیام» درس خوانده و بعضی از دریافت‌های فکری خود را از این منبع الهام گرفته است و شاید بهمین سبب با وجود نه قرن فاصلهٔ زمان و با اختلاف مکان و مغایرت فاحش محیط

زندگی گاهی کوچکترین تفاوتی در اندیشه این دو مرد بزرگ در موضوع فلسفه خلقت و اسرار آفرینش مشاهده نمی‌شود.

هیچ استبعادی ندارد که «مترلینگ» ترجمه اشعار خیام را مطالعه کرده و تحت تأثیر اندیشه‌های او قرار گرفته باشد، مگر نه اینکه «فیتز جرالده» شاعر انگلیسی چندسال پیش از تولد مترلینگ رباعیات خیام را به انگلیسی ترجمه کرد؟ و مگر نه اینکه ترجمه فیتز جرالده و ترجمه‌های دیگر رباعیات خیام در سراسر اروپا شهرت یافت و بسیاری از اندیشمندان فرنگ فلسفه خیام را پسندیدند و پذیرفتند.

از این گمان درمیگذرم و چنین می‌انگارم که «مترلینگ» با افکار و اندیشه خیام آشنا نبوده و از این منبع فیض شرقی الهام نگرفته است، اما این را نمیتوانم نادیده بگیرم که این دو متفکر شرقی و غربی درباره فلسفه خلقت و اسرار آفرینش در موارد بسیار اندیشه مشترک دارند و هنگامی که در نظر بیاوریم که خیام نه قرن پیش از مترلینگ در محیطی پرتعصب و در میان مردمی عامی و پندارپرست میزیسته و بیان آزادانه افکار و عقایدش برای او خطر مرگ همراه داشته به این نتیجه میرسیم که او نه قرن پیش از مترلینگ در محیطی تیره از جهل درباره فلسفه خلقت بهمانگونه سخن گفته است که مترلینگ در دنیای آزاد قرن بیستم.

اینجاست که عظمت فکر و اوج اندیشه حکیم عمر خیام را خوب درک میکنیم، این را هم باید بدانیم که خیام از اینکه نمیتوانسته است بی‌پروا و آزادانه برداشتهای پراج فکری خود را بر مردم عرضه دارد متأسف بوده و میگفته است:

اسرار جهان چنانکه در دفتر ماست گفتن نتوان زانکه وبال سر ماست

چون نیست درین مردم نادان اهلی نتوان گفتن هر آنچه در خاطر ماست

باری، من با یک مطالعه کوتاه و اجمالی در افکار مترلینگ در ده مورد اندیشه او را با اندیشه خیام سنجیدم و مایه تفکر این دو فیلسوف شرق و غرب را همسان و همانند یافتیم. اینان هر دو افسانه‌ها و اسطوره‌های نامعقول مربوط به راز آفرینش را طرد کرده و با روشنائی چراغ خسر در طریق تفکر و تعقل گام برداشته و از آنسوی پرده‌های اسرار سر بیرون آورده‌اند ولی سرانجام چراغ خرد و پرتو عقل نتوانسته است این راه تاریک را بر آنان بخوبی روشن سازد، از یثرو دچار حیرت و سرگشتگی شده و عقل «محدود و ناقص» بشری را برای درک «نامحدود و کامل» درمانده و ناتوان یافته گاهی فلسفه «جبر مطلق» را گردن نهاده و زمانی حیات و زندگی بشر را بس ناچیز و حقیر و بی‌ارزش و بازیچه دانسته و روزی با بیان درک فکر و اندیشه عالی خود رنگ اوهام را از آئینه عقول زدوده و چیستان هستی و وجود را بنحوی مقبول کشف کرده‌اند.

راستی گفتار این دو متفکر در پاره‌ئی از مطالب چقدر باهم شباهت دارد، اینک برای آگاهی با تشابه اندیشه این دو مرد خردمند، ده رباعی از خیام و ده گفتار کوتاه از مترلینگ می‌آورم و محض سهولت مقایسه بین افکار این دو متفکر بزرگ در هرده مورد نخست رباعی «خیام» را می‌نویسم سپس گفتار «مترلینگ» را در زیر رباعی خیام نقل می‌نمایم تا خوانندگان مجله بهمانندی برخی از اندیشه‌های این دو مرد نامی که یکی از شرق کهن و دیگری از غرب نو برخاسته بخوبی آگاه شوند و عظمت فکر و ژرفای اندیشه خیام را نسبت به اسرار خلقت بازشناسند:

۱ - هیچکس راه بجائی نبرد

خیام

در جمع کمال شمع اصحاب شدند
گفتند فسانه‌ئی و در خواب شدند

آنانکه محیط فضل و آداب شدند
ره زین شب تاریک نبردند به روز

مترلینگ

از روزی که نوع بشر بوجود آمد میخواست بداند که این دنیا چیست و برای چه آن را آفریده‌اند. صدها تمدن منقرض شده که شاید امروز آثاری از آنها نیست و همگی از بین رفته‌اند، درباره دنیا تصورات و خیالاتی کردند که بعضی از آنها کودکانه و بعضی عقلانی بود ولی امروز که هزاران سال از آن تاریخ می‌گذرد ما متوجه شدیم که فکر ما هم درباره دنیا چندان عمیق‌تر و بزرگ‌تر از آنها نیست چون ما برای درک حقیقت دنیا هیچ وسیله سنجشی جز مغز خود نداریم و متأسفانه مغز ما آنطور که باید ترقی نکرده است و خیلی دشوار بلکه محال می‌باشد که ما بتوانیم دنیائی را در مغز خود تصور نمائیم که بی‌پایان و نامحدود می‌باشد، چون مغز ما محدود است.

۴ - در ادبیت مرور زمان وجود ندارد

خیام

ایدوست بیا تا غم فردا نخوریم
فردا که ازین دار فنا درگذریم
وین یکدم عمر را غنیمت شمیریم
با شصت هزار سالگان سر بسریم

مترلینگ

چون این دنیا دارای قلب و کبد نیست و خون در عروقش جریان ندارد نمی‌تواند بمرور زمان پی ببرد، اگر این ضربان قلب و حرکت منظم و یکنواخت خون در رگهای ما نبود بمرور زمان پی نمی‌بردیم و در نتیجه یکصد هزار میلیارد قرن با چند ثانیه در نظرمان مساوی بود و بهمین سبب است که وقتی ما از دنیا رفتیم و لاشه ما را بخاک سپردند يك ثانیه با یکصد قرن برای ما مساوی خواهد بود چون از سیطره مرور زمان خارج شده‌ایم.

۳ - آفرینش ما برای جهان چه سودی دارد؟

خیام

از آمدنم نبود گردون را سود
وز هیچکسی نیز دو گوشم نشنود
وز رفتن من جلال و جاهش نفزود
کاین آمدن و رفتنم از بهر چه بود

مترلینگ

از بزرگترین و مرموزترین اسرار جهان و اسرار زندگی ما این است که چرا ما را بوجود آوردند.
دستگاه آفرینش با این قانون بزرگ و با این جهان بزرگ که در آن یکصد هزار میلیون کهکشان مانند دنیای ما وجود دارد چه احتیاجی داشت که من و شما را بیافریند و اگر من و شما نبودیم به کجای دنیا برمی‌خورد و اگر قبلاً این کره خاکی نبود که ما انسانها روی آن زندگی کنیم چه زیانی با آفرینش میرسید؟
مگر مقابل دیدگان ما هر شب صدها ستاره بیکدیگر تصادم نکرده از بین نمی‌روند و بهیچ مبدل نمی‌شوند؟
آیا هیچ اتفاق افتاده است که در کتاب حساب آفرینش این تصادمات را به حساب ضرر بنویسند؟

پس کمال خودخواهی و خودپسندی است که موجودات نادان و بدبخت و علیلی مثل ماکه پیوسته گرفتار معدۀ کثیف خود هستیم بگوئیم دنیا برای خاطر ما آفریده شده است، پیش از ما این جهان بوده است و بعد از ما نیز کماکان باقی خواهد ماند.

۴ - مرده از زنده آسوده‌تر است

خیام

ساقی دل من زمرده فرسوده‌تر است
هرچند بخون دیده دامن شویم
کو زیر زمین ز من دل آسوده‌تر است
دامان ترم ز دیده آلوده‌تر است

مترلینگ

اکنون مدتی است که خود را مرده می‌بینم، برای آنکه مدتی است قوای جوانی مرا ترك گفته است، نه فقط امروز که قوای من تحلیل رفته بلکه اگر دارای قوای جوانی هم می‌بودم آرزوی عمر جاویدان نمی‌کردم برای آنکه عمر جاویدان ولو آنکه با قوای جوانی هم توأم باشد کسالت آور است.

بعقیده من اگر مرگ در دنیا نبود بشر بآن محتاج بود و می‌بایست آن را اختراع کند تا از چنگال کسالت‌های زندگی خلاص شود، بسیاری از ما در واقع پیش از مردن مرده هستیم برای آنکه همه چیز خود را از دست داده‌ایم.

عمر ما يك روز یا يك میلیون سال هیچ فایده ندارد و از لحاظ فهم به اسرار حیات با آن کسی که در گور خوابیده مساوی هستیم با تفاوت اینکه او آسوده‌تر از ما است چون قلب و اعصاب او از کار افتاده است دیگر از کسالت‌های زندگی رنج نمی‌برد.

۵ - رهسپاران دیار نیستی

خیام

دنیا که در آن ثبات کم می‌بینم
چون کهنه‌رباطی است که از هر طرفش
درهر نفسش هزار غم می‌بینم
راهی به بیابان عدم می‌بینم

مترلینگ

زندگی ما با شیون و اندوه شروع می‌شود، وقتی باین جهان می‌آئیم گریان و اندوهناک هستیم و موجب اذیت و آزار مادر خود را فراهم می‌کنیم و هنگامی که از این دنیا می‌رویم دیگران در غم ما گریان هستند و این اندوه بقدری شدید است که بزرگتر از آن مصیبتی در جهان نیست. برای آفریننده هیچ اشکال نداشت که ما را بدون درد و رنج به دنیا بیاورد و بدون رنج و غم از دنیا ببرد ولی او چون بدبختی و مصیبت ما را میخواست اساس زندگی ما را بر مرگ و نیستی قرار داد و مقرر کرد که ما همواره از غم خویشان و دوستان غمناک باشیم تا روزی که ما هم بنوبت خود از این جهان زودگذر رهسپار دیار نیستی و مرگ بشویم.

۶ - واقعه بزرگ و حادثه نهانی

خیام

با یار گر آرمیده باشی همه عمر
عمرت چو بسر رسد همی باید مرد
لذات جهان چشیده باشی همه عمر
خوابی باشد که دیده باشی همه عمر

متر لینگ

ما از اول عمر نظیر چابک‌سوازی که مرتباً اسب خود را تعویض می‌کند و در هیچ منزلی توقف نمی‌نماید عجله داریم که زودتر روزها و هفته‌ها و ماهها بگذرد تا بسر منزل مرگ واصل شویم و این معشوق عزیز را در آغوش بگیریم ولی شما ممکن است بمن ایراد بگیرید و بگوئید این گفته تو ناشی از سالخوردگی است چون خود در آستانه مرگ هستی تصور می‌نمائی هدف زندگانی هر فردی مرگ است.

شما ممکن است بگوئید من جوان هستم و انتظار دارم معشوقه زیبائی در آغوش کشم ولی من از شما می‌پرسم: بعد چه خواهد شد؟ شما می‌گوئید میخواهم تا میتوانم جوان بمانم و اغذیه گوارا را تناول کنم و با پریرویان آمیزش نمایم، باز از شما می‌پرسم: بعد چه خواهد شد؟ می‌گوئید میخواهم مقامات و مناصب بزرگ را برعهده گیرم، کشورها را مسخر کنم، باز می‌پرسم: بعد چه خواهد شد؟ بر فرض و فرض محال آنچه خواستید رسیدید سرانجام يك تازیانه عبرت شمارا از خواب غفلت بیدار می‌کند آنوقت متوجه می‌شوید که آن واقعه بزرگ و حادثه نهائی همانا مرگ است که شما بدون توجه و انتظار ساعات و ایام را برای رسیدن بآن با بی صبری گذرانیده و دقیقه‌شماری کرده‌اید و پایان تمام آرزوهای شما منتهی بهمین واقعه نهائی خواهد شد.

۷ - آدمی محکوم سرنوشت خویشتن است

خیام

ز اول تو گلم سرشته‌ئی من چکنم؟
هر نیک و بدی که از من آید بوجود
وین پشم و قصب تورشته‌ئی من چکنم؟
تو بر سر من نوشته‌ئی من چکنم؟

متر لینگ

علاوه بر سرنوشتی که ما در این جهان برای خود بوجود می‌آوریم سرنوشت دیگری نیز داریم که در يك نقطه از این دنیا ثبت و ضبط شده و منتظر این است که در موقع خود فرود آید، ولی باید دانست که این سرنوشت را چه کسی درین دنیا برای ما تعیین کرده؟ او همان است که در تمام ادیان و مذاهب جهان و مسالك عرفانی و فلسفی بنام «خدا» «هستی» نامیده می‌شود.

حال که سرنوشت هر يك از افراد بشر را در گوشه‌ئی از کره زمین ثبت کرده‌اند و با قلم تقدیر بر لوح ازل نوشته‌اند و این سرنوشت بدون چون و چرا است، چرا ما را مسئول میدانند و برای اعمالی که در این جهان مرتکب می‌شویم از ما بازخواست می‌کنند؟

۸ - بهشت و دوزخ!

خیام

تاچند ز نسیم بروی دریاها خشت
خیام که گفت دوزخی خواهد بود؟
ببزار شدم ز بت پرستی و کنشت
که رفت به دوزخ و که آمدز بهشت؟

متر لینگ

ما اگر امروز که مغز بشر بایندرجه از ترقی رسیده بگوئیم که خداوند نیکوکاران را

در بهشت در آغوش پریرویان جای می‌دهد و گناهکاران را به دوزخ می‌برد ، نسبت به عظمت ذات خداوند توهین و اسائهٔ ادب کرده‌ایم، برای آنکه با این گفته خداوند را بشکل خود در آورده‌ایم و تصور کرده‌ایم که خداوند هم مانند دیکتاتورهای قرون وسطی باید زندان و غل و زنجیر برای گناهکاران درگاه خود و کاخهای زیبا برای دوستان و رفقا داشته باشد .

۹ - هر بامداد که فرا میرسد ما يك روز پیرتر شده‌ایم

خیام

دانی که سپیده دم خروس سحری
یعنی که نمودند در آئینهٔ صبح
هر لحظه چرا همی کند نوحه گری
کز عمر شبی گذشت و تو بی‌خبری

مترلینگ

فاجعهٔ بزرگ زندگی ما این است که هر روز صبح که از خواب برمی‌خیزیم مشاهده می‌کنیم که يك روز پیر شده‌ایم و از این بزرگتر آنکه با وجود پیری بهیچ‌یک از اسرار جهان پی نبرده‌ایم ، خیال نکنید که ادراک اسرار الکتریک واتم بمنزلهٔ فهم اسرار دنیا است ، ما اگر صد هزار سال هم عمر کنیم تازه به اسرار اصلی جهان پی نبرده‌ایم ، یعنی نمیدانیم که این دنیا را برای چه آفریدند و پایان آن چه خواهد شد و چون هرگز به اسرار واقعی دنیا پی نمی‌بریم هر کشفی بکنیم و هر علمی بیاموزیم بمنزلهٔ آن است که خس و خاشاک از سطح دریا جمع‌آوری نمائیم ولی عمق دریا همواره برای ما مجهول خواهد ماند .

۱۰ - همه سرگردانیم

خیام

اجرام که ساکنان این ایوانند
هان تا سر رشتهٔ خرد گم نکنی
اسباب تجییر خردمندانند
کافان نه مدبرند ، سرگردانند

مترلینگ

آن کهکشان بزرگ که ده میلیون خورشید در آن بسر می‌برند و هر خورشیدی يك دنیای شمسی نظیر دنیای ما میباشد عیناً مثل ما سرگردان و بلا تکلیف است . همانطوری که ما هر روز صبح از خواب برمی‌خیزیم و شب بخواب می‌رویم آنها نیز آنقدر در اطراف خود گردش می‌کنند تا وقتی که ذرات آنها متلاشی و مبدل بموج برق یا امواج دیگر گردد .
ما هیچ نقطهٔ ثابتی را نمیتوانیم پیدا کنیم تا بگوئیم این نقطهٔ ثابت قانون غیر قابل تغییر دنیاست .

توضیح : در مقالهٔ دیگر نگارنده زیر عنوان «یادی از سه وزیر دانشمند ایرانی» مندرج در شمارهٔ ۱۳۳ ، در صفحه ۱۶ ستون ۱ سطر ۱۸ «ابن سمکه» اشتباهاً «ابن سکه» و در همان صفحه ستون دوم سطر ۱۱ بجای «تاریخ الکامل» «تاریخ التکامل» چاپ شده است که باین وسیله تصحیح می‌گردد .